**غزل شماره 126**

**ما و آغازی دیگر در این محرم !**

**باسمه تعالی**

نمی‌دانم برای جناب حافظ در مسیری که رو به سوی آن داشت و می‌توان آن را افق حضور او نامید، با چه امری روبرو می‌شود که زبانش برای سرودن این غزل به گفت ‌آمد؟ ولی بنده در این روزها و در این آغازی که ماه محرمِ امسال در مقابل بنده گشوده شده از این غزل چنین افقی را مقابل خود یافته‌ام که ذیلاً عرض می‌کنم. حال این شما و این غزل وآنچه در دل این کلمات در مقابل شما گشوده می‌شود.

و همچنان باید از خود پرسید جناب حافظ به چه چیزی نظر دارند و ما نیز در این زمانه با افقی که او در این غزل در مقابل ما گشوده است، از طریق آن غزل در محرم امسال چگونه می‌توان به حضرت سیدالشهدا«علیه‌السلام» نظر کنیم؟ و از خود بپرسیم آیا نظر به امام حسین«علیه‌السلام» و افقی که شهادت مقابل ما می‌گشاید، باری است بر دوش ما ، از نوع تکالیفی که در شرع برای انسان پیش می‌آورد و یا با نظر به آن حضرت وآن تاریخ این ماییم که خود را در این زمانه بیشتر و بیشتر احساس می‌کنیم؟ پس بگذارید همنوا با جناب حافظ سر دهیم:

**چو باد، عزمِ سرِ کویِ یار خواهم کرد**

 **نفس به بویِ خوشش مُشکبار خواهم کرد**

حال که در جمع‌بندی حضور خود نزد خود ، باید افقی را در مقابل خود بگشایم که زندگی را در آن معنا کنم ، تصمیم گرفته‌ام همانند باد به سوی کوی یار سفر کنم تا نَفَس خود را به بوی خوشِ مُشک بار او معطر گردانم و نوعی دیگر تنفس کنم و این نوع دیگری است در برگشت به حضرت امام حسین«علیه‌السلام» از جنس حضور در ایمانی که از برهوت بی‌ایمانی بتوان عبور کرد.

**هر آبروی که اندوختم ز دانش و دین**

 **نثارِ خاکِ رهِ آن نگار خواهم کرد**

حال با توجه به این حضور که حضوری است در نسبت با امام حسین«علیه‌السلام» در این محرم ، همه آبرویی که در مسیر کسب علم و دانش و دینداری به دست آورده بودم را نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد ، تا بیش از دیروز و در ساحتی دیگر که ساحت آموختن نیست، خود را احساس کنم ، ساحت حضور در تاریخی که با آن امام شهید مدّ نظرها می‌آید. حضوری پس فردایی و نه حضور دیروزین که ادامه امروزو فرداست

**به هرزه بی میّ و معشوق عمر می‌گذرد**

 **بِطالتم بس، از امروز کار خواهم کرد**

هر چه بود به هر حال من در این زمانه مسلماً بدون شور ایمانی و حضور در تاریخی که با شهادت آغاز می‌شود و امام حسین«علیه‌السلام» آن را به ظهور آوردند، بطالت دیروزینم بس است و فرصتی پیش آمده که باید از آن استقبال کرد، پس این ماییم و حضوری که نوعی به خود آمدن است نسبت به پوچی‌هایی که باید از آن‌ها فاصله گرفت و آن با شور ایمانی که ذیل نظر به مولایمان حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» می‌باشد محقق می‌گردد. خوب است از خود بپرسیم آن بطالت چه نوع بطالتی است که جناب شمس‌الدین حافظ که «قرآن زُ بَر بخواند با 14روایت » بنا دارد از آن عبور کند.

**صبا کجاست؟ که این جانِ خون گرفته چو گُل**

 **فدای نَکهَتِ گیسویِ یار خواهم کرد**

حال باد صبا و آن پیک عشاق کجاست تا این جانی که مانند گُل، خون گرفته و از دوری انس با حقیقت در تب و تاب است، به کمک آن باد آن جان را به گیسوی یار برسانم و جان را فدای بوی خوش آن گیسوان گردانم که همان تجلیات حضور در محضر حضرت دوست در آینه قامت حضرت سیدالشهداء«علیه‌السلام» است.

**چو شمعِ صبحدمم شد ز مهر او روشن**

 **که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد**

مگر نه آن‌که شمع با سوختن خود روشنی می‌بخشد و آن روشنی از سر شب تا صبح ادامه می‌یابد تا سیاهی غلبه پیدا نکند؟ من نیز بنا دارم عمر خود را در مسیر سوختن و روشنی‌بخشی تمام کنم تا راهی را که مولایمان حضرت سیدالشهدا«علیه‌السلام» مقابل‌مان گشود، همواره مدّنظرها باشد. من زندگی را تنها با حضور در این موقعیت، زندگی می‌دانم زیرا با طلوعِ بزرگ‌ترین رخداد در این تاریخ یعنی انقلاب اسلامی تنها باید با تمام وجود به صحنه آمد وگرنه هرکجا باشم در جایی که باید باشم نخواهم بود.

**به یادِ چشم تو خود را خراب خواهم ساخت**

 **بنایِ عهدِ قدیم استوار خواهم کرد**

ای محبوب ازلی که شهیدان با نظر به نگاه تو خود را این چنین ویران کرده‌اند‌، من نیز بنا دارم دراین محرم با توجه به چنین حضوری خود را به میان ‌آورم و بنای عهد قدیم که همان نظر به ربوبیت تو در عهد الست بود را دوباره استوار کنند تا پریروزم به پس فردای تاریخِ توحیدی برگردد، زیرا می‌دانم قرار تو با ما آن بود تا هنوز انانیت و خودخواهی و خودبینی در من باقی است و فنایی به میان نیامده، آن ایمان و شور ایمانی به ظهور نیاید و باز تنهایی و احساس بی‌خودی.

**نفاق و زَرق نبخشد صفایِ دل حافظ**

 **طریقِ رندی و عشق اختیار خواهم کرد**

آری! به خوبی معلوم است که نباید به دورویی‌ها و نفاق‌ها و تجملات ، به امید صفای دل و آرامش جان ، دل بست که این بی‌راهه‌ای بیش نیست، باید طریق عشق که دل بستن به امام شهیدمان یعنی حضرت سیدالشهدا«علیه‌السلام» و دل‌بستن به دیگر شهدا است را به میان آورد و رندی پیشه کرد که آن آزاد شدن از رسومات اهل دنیا است، تا این محرم با عظمتی که مناسب امروز تاریخ ما است برای‌مان ظهور کند.

گریختن به سوی امورات موهوم کار اکثر مردم این زمانه شده است وانسان متفکر پشتِ این وضع تهی را می‌بیند و متوجه تهی‌بودن پناه‌گاه‌های بشر امروز می‌باشد. کربلا و نظر به امام شهید، زمینه‌ای است جهت اندیشیدن به تهی‌بودن پناه‌گاه‌ها، یعنی اندیشیدن به نیست‌انگاری از آن جهت که در آن صورت غیب و حقایق ماورای محسوسات برای بشر معنا ندارد. ولی با کربلا با انسان‌هایی روبه‌رو هستید که در آغوش اموری هستند که ظاهر نیست ولی واقعی است و این یعنی کربلا عین تعلّق‌داشتن به اموری است که در حضور نیستند ولی حقیقتاً انسان را فرا می‌گیرد.

ما در غفلت تاریخی خود، بخش مستور عالم را فراموش کرده‌ایم و با این غفلت، متجدد شده‌ایم و متأسفانه هستیِ ما در ارتباط با آن بخشِ مستور هستی معنا نمی‌شود. این‌جا است که جناب حافظ در بیت آخر می‌گوید: «نفاق و زَرق نبخشد صفایِ دل حافظ / طریقِ رندی و عشق اختیار خواهم کرد».

اگر تفکرِ آینده، با نظر به کربلا، تفکری باشد که بشر را متذکر هستی می‌کند، ما از تاریخ نیست‌انگاری رها می‌شویم[[1]](#footnote-1) و به جای مشغول‌شدن به ذهنیات خود، در «وجود» سُکنی می‌گزینیم و دیگر در استیلای تکنولوژی و هوش مصنوعی که حاصل سوبژکتیویته است قرار نخواهیم گرفت. و این‌جا است که باز امام حسین«علیه‌السلام» و باز با نظر به تاریخی ماورای جاهلیت جدید، ما خود را در ساحت انسانی متعالی یعنی امام حسین«علیه‌السلام» و شهدای همه تاریخ جستجو می‌کنیم و در نزد خود به نهایی‌ترین حضور که عین ربط به حضرت محبوب است نایل می‌شویم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - آیا در نظر به هستی خود پس‌فردایی‌بودنِ جناب ملاصدرا را برای‌مان جدّی نمی‌کند؟ امری که دکتر فردید بالاخره متوجه آن شدند. [↑](#footnote-ref-1)